چند خط برای «جان‌فدا»

دست بریده‌ای که موضوع نقاشی‌ها شده بود

ریحانه کلاس اولی بود و خیلی بی‌تابی می‌کرد. پدرش مدافع حرم بود. یک گوشه دنج نشسته بود، تراکت سردار را گرفته بود توی دستش و آرام آرام اشک می‌ریخت. لنز دوربین را گرفتم سمتش و فلش زدم. این عکس ریحانه، بعدها در شهر لنگرود خیلی معروف و تحسین‌برانگیز شد. ریحانه در حال‌وهوای خودش بود و یک‌جور خاصی غربه می‌کرد که دل آدم را می‌سوزاند. حس‌وحالش خیلی برایم عجیب بود.

در مدرسه هروقت نگاهم به نگاهش می‌افتاد، ناخودآگاه اشک من هم جاری می‌شد. همه دخترهای ابتدایی مدرسه شهید میرحق‌پرست، همین حس‌وحال را داشتند. بیشتر بچه‌ها با خودشان از خانه یک شاخه گل آورده بودند و شمع. یکی‌یکی که از سر صف به کلاس می‌رفتند، شمع‌ها را می‌گذاشتند کنار عکاسگاه که در پراگرد مدرسه، با یک عکس از بچه‌های سردار درست کرده بودیم. حجله کوچکی با یک میز ساده سیاه‌پوش، دوتا شمعدان بزرگ، عکس‌های سردار، یک سبد گل رزسرخ، گل نرگس و سرینه «یافاطمه» درست کرده بودیم. از یک هفته هر روز یکی از کلاس‌ها داوطلبانه در نمازخانه مدرسه، برای سردار مراسم برگزار می‌کرد. در این برنامه یک ساعته، بچه‌ها می‌آمدند و دلنوشته‌هایشان خطاب به سردار را می‌خواندند. در بیشتر دلنوشته‌ها بچه‌ها نوشته بودند احساس می‌کنیم پدرمان را از دست داده‌ایم.

بقیه بچه‌ها هم در حالی که سربند «من هم یک سلیمانی هستم» را بسته بودند، بلندبلند گریه می‌کردند و درست مثل آدم‌بزرگ‌ها عزاداری می‌کردند. روز آخر مراسم، با کمک مربی پرورشی، پیمان‌نامه‌ای برای سردار نوشتند و خواندند و همه زیرش را امضا کردند. در این پیمان‌نامه گفته بودند راهش را ادامه خواهند داد و نمی‌گذارند خونش که به‌ناحق ریخته شده، پایمال شود. پیشنهاد کردم دلنوشته بچه‌ها را در کتابی چاپ کنیم و برای خانواده شهید سلیمانی بفرستیم. به معلم‌ها پیشنهاد کردم موضوع انشا یا املای بچه‌ها را «نامه به سردار» انتخاب کنند تا دلنوشته‌های بیشتری جمع‌آوری شود. از رئیس آموزش‌وپرورش لنگرود هم خواستیم مقدمه‌ای برای این کتاب بنویسد. سپس نوشته‌ها را برای صحافی و چاپ فرستادیم و در نهایت به شکل یک کتاب درآمد. با کمک مربی پرورشی، نمایشگاه عکسی هم در مدرسه راه انداختیم.

از سردار را هم چاپ کردیم و از آن زمان به بعد، در هر کلاس، قاب عکس سردار را در کنار عکس رهبر و امام گذاشتیم. چند ماه پس از شهادت سردار بود که مادری برای ثبت‌نام دخترش به دفتر مدرسه آمد. دختر کوچک‌تش که به‌نظر سه‌چهارساله می‌آمد، انگار چیزی توجهش را جلب کرد و یک دفعه دوید به‌سمت کلاس روبه‌رویی. با چشم دنبالش کردم. می‌خواستم ببینم کجا می‌رود. دخترک رفت روی میز معلم و جالب اینکه دست بریده سردار، موضوع بیشتر نقاشی‌ها شده بود. یکی از بچه‌ها، دست سردار را کشیده بود که نقشه ایران و دقیقا همان‌جا که ایران را هم پیوند می‌داد، یک قلب قرمز کشیده بود و بین نقاشی‌ها لوح سپاس و دفترچه و پیکسل شهدا جایزه دادیم. عکسی از سردار را هم چاپ کردیم و از آن زمان به بعد، در هر کلاس، قاب عکس سردار را بالای قاب قاسم نقابی قرار دادیم. عکس را محکم بغل کرده بود و می‌بوسید. مادرش را صدا می‌کرد و می‌گفت: «مامان، آقای سلیمانیه!» آن روز من و همه همکارها از رفتار این دخترچه تعجب کردیم. همه حسابی متأثر شدیم و اشک توی چشم‌مان جمع شد.

روایت نرجس آلسرا از اهالی لنگرود
منتشر شده در کتاب «سردار گیله مردان»

برای تربیت کردن خود، همین بس که از آنچه در دیگران نمی پسندی دوری کنی.
هاك ادب النفس اجتناب ما تكره منه عن غيرك
روایت امید آسمان من اجود الناس من اعطی من لایرجو
بخشنده‌ترین مردم کسی است که به چشم امید به او نبسته و ببخشش کند.

نکته‌ها
آیت‌الله مصباح یزدی

حاج قاسم، الگوی استفاده صحیح از سرمایه عمر

بعضی‌ها قدر عمرشان را می‌دانند و آن کاری که باید بکنند را اگر خدا به آن‌ها توفیق دهد، بینهم و بین الله، انجام می‌دهند و کس دیگری خبردار نمی‌شود. خدا کسانی را علم می‌کند و به دیگران نشان می‌دهد که ببینید شما هم می‌توانید مثل او شوید! واقعاً این زندگی کنند. یک روستایی، مدتی کارگر بوده، شهرستان و مرکز استان نبوده، یکی از روستاهای راور که یکی از بخش‌های استان کرمان است، حالا این جلو چشم ماست و الا از این عجیب‌تر خود امام(ره) بود. یک آخوندی مثل صدها یا هزارها آخوند دیگر که در حوزه‌ها بود؛ زمان خودش استادهای معروف‌تر از خودش بودند. کسی الان یادش نیست آن‌ها کی بودند، اما ایشان دنیا را تکان داد. بزرگ‌ترین شخصیت‌های عالم در مقابلش خضوع کردند. حالا اگر به‌ظاهر هم نکردند در دلشان خضوع کردند. یک فرمانده نظامی با یک آخوند چه جهت مشترکی دارند؟ ظاهرا جهت مشترک این است که هر دو برای خدا کار کردند و گرنه کار نظامی چه ربطی به کار آخوندی دارد؟ این‌ها باور کردند بنده هستند و باید کاری کنند که آفرید کارشان، خالقشان از آن‌ها می‌خواهد.

حاج قاسم سلیمانی(ره) –خدا او را رحمت کند– یک آیت عظیمی بود؛ یک فرمانده ارتش با سپاهی از دنیا برود مردم او را این‌گونه تشییع کنند، علاقه به او داشته باشند، اسم او را می‌برند اشک از چشمشان سرازیر شود. حالا این جمع دنیوی او است؛ یک گوشه‌ای از پادشاهی است که خدا به او داده، اینجا نشان داده تا دیگران استفاده خودش بفهمند چه باید بکنند، بعد سعی کند به دیگران بفهماند. بهترین خدمت به دیگران همین است که به آن‌ها بفهماند چگونه از عمرشان استفاده کنند، متأسفانه ما این‌ها را خیلی کم به‌حساب می‌آوریم؛ خیلی که خوب فکر قدم برداری می‌کنیم، ۳۰ سال، ۴۰ سال، ۵۰ سال، ۶۰ سال دیگر؛ اگر بخواهیم با این‌ها را خیلی کم به‌حساب نیاوریم، اما مثلا آن‌وقت که ۳۰ سالمان بود کسی از این حرف‌ها می‌زد، می‌گفتیم: «ولم کن بابا! همش صحبت مرگ».

چقدر در آمد دارم، ماروز حسرت تمان به یک معنا شروع شده است؛ دیگر جوانی رفته و توانی نیست و از این قدرت ذهنی و فکری و قدرت بدنی کم‌کم داریم می‌فهمیم یک مقدار استفاده کردیم؛ آن‌گونه که باید قدر عمرمان را ندانستیم، اما مثلا آن‌وقت که ۳۰سالمان بود کسی از این حرف‌ها می‌زد، می‌گفتیم: «ولم کن بابا! همش صحبت مرگ».

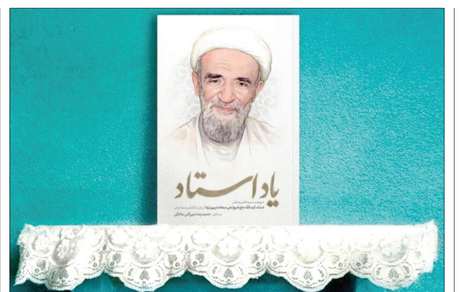

گزارش

با حمیدرضا میرکنی درباره کتاب تازه منتشر شده «یاد استاد»

طی طریق با مربی ممکن می‌شود

نوید سردار| حرکت کردن همیشه به چراغ راه نیاز دارد، به نور یا الگویی که مسیر را روشن کند و جلوه رشد باشد. در طی طریق این نیاز به‌وضوح دیده می‌شود به‌گونه‌ای که در چنین مسیری بدون همراهی یک مربی ربانی احتمال افتادن در بیراهه بسیار است، به همین دلیل تصویر کردن شخصیت، روش و منش عملی ربانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. کتاب «یاد استاد» به‌تازگی از سوی انتشارات «فیض فرزان» به چاپ رسیده است. این اثر درصدد تمهید و تدارک منبع و ادبیاتی دست‌اول در خصوص زندگی و اندیشه آیت‌الله حاج شیخ علی سعادت‌پرور (پهلوانی تهرانی) است. با «حمیدرضا میرکنی» محقق و پژوهشگر این اثر گفت‌وگو کرده و به واکاوی زوایای شخصیت مرحوم پهلوانی و همچنین ضرورت تصویر کردن علمای ربانی پرداخته‌ایم.

■ اهمیت و عاملی که سبب شد سمت روایت یک شخصیت ربانی برروید و زمینه شکل‌گیری چنین ایده‌ای چه بود؟

تصوری از مقولات سلوکی و معرفتی وجود دارد که خیال می‌کند به صرف عمل به دستوراتی و گفتن برخی اذکار می‌شود راه را طی کرد. این ادبیات خیلی هم رایج است. یک تصور دیگر هم وجود دارد که از این ادبیات پا شده جلوتر است و می‌گوید طی طریق یک سیر نظری است و برای مثال فرد باید حکمت و عرفان نظری بداند. معمولا هم این دست ادبیات‌ها را می‌توانیم در کتاب‌های متأخر عرفان نظری ببینیم. این تلقی ممکن است در نهایت تربیت معنوی و سلوکی را به اثبات برای یادگیری و توضیح مشتی گزاره تقلیل دهد. در حالی‌که وقتی به سیره بزرگانمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم ماجرا از این قرار نیست. در سلوک بزرگان، ذکر، ورد و عبادات وجود دارد ضمن اینکه سیر علمی و نظری را هم داراست. منتها در نهایت انگار طی طریق تحت سلوک یک شخصیت و تربیت یک مربی ممکن می‌شود. این شخصیت‌ها بزرگانی هستند که ما می‌شناسیم. برای مهم به نظر بنده رسید که برای معرفی شخصیتی چون آقای پهلوانی است، همه آقایان درباره این مبنا می‌گفتند اما توضیح دهیم. در کل، پرداختن به سیره اولیا و بزرگان از این نظر موضوعیت دارد. در سنت معرفتی، عرفانی و ادبی ما تذکرةالاولیاها نوشته می‌شده است. برای مثال وقتی کتاب «اسرار التوحید» را نگاه می‌کنیم دارد در مورد توحید صحبت می‌کند ولی توحید را با شخصیت «ابوسعید ابوالخیر» توضیح می‌دهد. یعنی انگار در حالات، وجنات، اقوال و افعال معلوم می‌شود. در کتاب «یاد استاد» تلاش کرده‌ایم به مایه‌ای برسیم تا شخصیت معنوی مرحوم آقای پهلوانی را بشناسیم.

■ در مورد شخصیت مرحوم آقای پهلوانی توضیح دهید و اینکه چه شد سراغ ایشان رفتید.

مرحوم آقای پهلوانی در میان مجموع شاگردان طباطبایی کاری کردند که هم شاگردان و هم مشربشان در میان مشارب اخلاقی و معنوی ممتاز شده؛ نخست تلاش کرده‌اند سیر علمی که منظور بررسی در کتاب، سنت و ولایت است را به عنوان یک سیر منسجم علمی صورت‌بندی کنند. برای مثال ایشان در المیزان ذیل آیه «عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ» نشان می‌دهند چگونه مبنای تربیت، معرفةالنفس است. همه آقایان درباره این مبنا می‌گفتند اما کسی این موضوع را ذیل این آیه نمی‌گفت. ایشان این اصل را بر مبنای آیات فرمودند. در واقع مرحوم علامه طباطبایی در ضمن کارهایشان به نحو مصرح، متین و پژوهش‌پذیر همان توحیدی را که اجمالاً در بیانات عارفان بوده به صورت تفصیلی توضیح داده‌اند. به شکلی که اکنون هر دانشجویی که بخواهد به قرآن مراجعه کند –هرچند نخواهد وارد مباحث معنوی و توحیدی شود– کافی است به المیزان مراجعه کند. آن فرد خود به خود از خلال تفسیر المیزان این معانی توحیدی و معنوی را کسب خواهد کرد. این کار علامه طباطبایی است. در میان شاگردان علامه، آقای پهلوانی از جنبه عملی تحت تربیت ایشان بوده‌اند. شاگردان دیگری هم مثل سید عبدالله جعفری، مرحوم آیت‌الله مصباح، مرحوم آقای حسن‌زاده و علامه طهرانی ارتظار دستورات و عرفان عملی تحت تربیت علامه طباطبایی بوده‌اند منتها یک نفر است که دیگران را هم بعضاً به او توصیه می‌کردند و ایشان مرحوم آقای پهلوانی بودند. این موضوع را در کتاب آورده‌ایم. برای مثال آقای لطیبه که به‌تازگی هم مرحوم شدند جزو کسانی هستند که به علامه طباطبایی مراجعه کردند و علامه ایشان را نزد مرحوم پهلوانی فرستادند. بنده از بعضی شاگردان علامه طباطبایی و آقای پهلوانی شنیدم که حتی آیت‌الله جوادی آملی هم بعضی از شاگردانشان را برای بحث‌های عملی نزد آقای پهلوانی ارجاع می‌دادند. این موارد و مشابه این‌ها نشان می‌دهد آقای پهلوانی از نظر تربیت عملی جایگاه ممتازی داشته‌اند. پس از رحلت مرحوم علامه طباطبایی، آقای پهلوانی آن وجهی از کارهای تربیتی و علمی علامه که مربوط به مسائل عرفانی، معنوی و سلوکی بوده را ادامه می‌دهند. این نکته خیلی معنا دارد. می‌بینیم بسیاری از آثار آقای پهلوانی ادامه جلسات سلوکی و تربیتی علامه طباطبایی است. مانند کتاب «راز دل» که شرح «گلشن راز» و منتخبی از جلسات سلوکی و معنوی علامه طباطبایی است. معلوم می‌شود مرحوم علامه برای امتداد خیلی جدی بوده‌اند و از آنجایکه مغفول مانده بودند مرحوم پهلوانی تلاش کرده‌اند که همه این سال‌ها مشغول بوده یکی از نکات کلیدی و حساس پیش بردن آن مکتب و طریقت است.

■ در کتاب انگار مبحث «توحید» نقشی محوری دارد. چه عاملی سبب محوریت این موضوع می‌شود؟

این موضوع به خاطر اینکه در کتاب سلسله و مشایخی که فردی مثل آقای پهلوانی تحت تربیت و توسعه‌دهنده مکتب آن‌ها بوده یک کلام بیشتر ندارد و آن توحید است. یعنی تمام آنچه علمای ربانی و اولیا تلاش کرده‌اند به زبان و قلم بیاورند و چیزی جز توحید نبوده است. بنابراین اگر از این استادان پرسیده شود کل حرف‌هایی که می‌زنید معنایش چیست، می‌گویند: توحید. طبیعی است در توضیح یک شخصیت معنوی از این مکتب هم آنچه محوریت پیدا می‌کند توحید آن آدم است. در این کتاب شاگردان از زهد، قطع تعلق و توجه ایشان به سیدالشهدا(ع) و انقلاب حرف می‌زنند منتها تمام این توجهات و ظهوراتی که شخصیت ایشان داشته تحت یک مقوله بوده و آن توحید است.

■ جامعه فرهنگی ما دچار فقر در معرفی بزرگان است و کتاب‌هایی که با موضوع بزرگان و سیر و سلوک آن‌ها نوشته می‌شود خیلی مورد توجه قرار می‌گیرد، مانند جرعه آبی در کویری خشک. دلیل، ظرفیت و احیاناً خطری که این موضوع می‌تواند داشته باشد چیست؟

در این مورد باطن ماجرا این است ما به عنوان فردی که دوست دارد تحت چنین تربیت‌هایی قرار بگیریم می‌دانیم وقتی کتاب می‌خوانیم و با گزاره‌هایی سر و کار داریم از آن استفاده‌هایی می‌کنیم و با همان هم یک مقدار راه می‌رویم. منتها مادامی که آن ویژگی‌ها، خصال و آن نفس به نخوده‌ و آن توحید که اصل مشترک را در فردی مشاهده نکرده‌ایم احساس نمی‌کنیم رنگی از توحید گرفته‌ایم. بنابراین ضرورت ماجرا از دل خود تربیت درمی‌آید. اینکه چرا در این زمینه فقر داریم به این برمی‌گردد که کار با این موضوع سخت است. فردی که می‌خواهد اصل عالمی را منعکس کند خودش باید از آن احوال بهره‌ای برده باشد. هر چه مقوله تربیت را جدی بگیریم به همان میزان هم می‌توانیم توقع داشته باشیم آدم‌هایی باشند که این احوال را برای ما منعکس کنند. بنابراین شاید یک وجه این فقر ربطی به سیاست‌های فرهنگی نداشته باشد و به این برگردد که کار در این زمینه دشوار است. باید عطار نیشابوری باشد تا تذکرةالاولیا نوشته شود! ما در سنت معرفتی خودمان هم در طول تاریخ افراد کمی را داشتیم که بتوانند این مقولات را منعکس کنند. کتاب‌هایی با این موضوعات کمیاب هستند. بنابراین کم بودن این دست آثار چیزی غیرطبیعی نیست، حتی بنده معتقدم به برکت انقلاب اسلامی چشم ما تازه باز شده، تازه داریم می‌فهمیم این آقایان علما و مربیان ربانی غیر از اینکه بخواهند ذکر و ورد به ما بدهند و جدا از اینکه بخواهیم از آن‌ها احکام طهارت و نجاست بپرسیم معانی دیگری هم در دل سنت و پشت حرف‌هایشان نهفته است و به نظر من این توفیق با درک شخصیتی مثل امام خمینی(ره) برای ما ممکن شد. من تا چون حضرت امام(ره) را دیدیم توحید برایمان معنا پیدا کرد. از آنجا که توحید برایمان این معنا را پیدا کرد حال می‌توانیم آن را در سایر آقایان دنبال کنیم. به همین دلیل معتقدم وضع امروز ما خوب است که متوجه این معانی و آثار شده‌ایم. البته آن فقر هم وجود دارد و درست است ولی انصافاً اگر واقع‌بینانه نگاه کنیم در این زمینه خیلی کارها شده است.

■ در مقدمه کتاب ذکر شده ایم اثر، پژوهشی و دست‌دوم نیست بلکه تلاشی است برای ایجاد منبعی دست‌اول و همچنین قید شده اگر بخواهیم در میان فرم‌های رایج نگارشی، نامی بر فرم حاضر در کتاب بگذاریم، «تاریخ شفاهی» می‌تواند توصیف مناسبی برای آن باشد. لطفاً در این زمینه و همچنین ساختار و فرم کتاب توضیح دهید.

بخشی از علت آمدن تعبیر تاریخ شفاهی در مقدمه کتاب این بوده که لفظی مناسب‌تر از آن برای توصیف کار پیدا نکردیم وگرنه تاریخ شفاهی ادبیات خاصی دارد که این کتاب آن را از ادبیات شکل نگرفته است اما ظاهر کار چنین است که گویی می‌شود به آن اطلاق تاریخ شفاهی کرد. این شفاهی بودن موضوعیت دارد چون وقتی داریم یک شخصیت را روایت می‌کنیم درصدد توضیح یک نظریه نیستیم. اگر می‌خواستیم نظریه توصیف کنیم یا آثار مکتوب سر و کار داشتیم ولی وقتی توجه پیدا کردیم توحید در حقیقت معنایی است که شخصیت‌ها آن را حمل می‌کنند ناگزیر باید برویم از همین شخصیت‌ها بپرسیم اوضاع چه بوده است. به همین دلیل واقعاً بخشی از ذیل کردن این معانی از راه آدم دیدن و از آدم پرسیدن می‌گذرد، از این رو این شفاهی بودن موضوعیت دارد. می‌شد روی آثار مکتوب آقای پهلوانی کارهایی را انجام داد منتها دیگر معلوم نبود آن کار چقدر جلوه کاملی از شخصیت آقای پهلوانی باشد. در مورد شکل‌گیری و روندی که کتاب طی کرده باید گفت این مصاحبه‌ها از پیش و در همان سال رحلت مرحوم پهلوانی انجام شده بود. شکر خدا از طریقی توانستیم به آرشیوی این مصاحبه‌ها دسترسی پیدا کنیم و چون دیدیم تا به حال کاری درباره آقای پهلوانی انجام نشده گزینه‌هایی مثل کلیپ یا مستندهای انتخاب‌های ماندگاری نمی‌توانست برای ما انتظارات را برآورده کند. باید برویم سراغ چیزی که ظرفیت بیشتری برای پیدا خواهد کرد و احتمالاً صرفاً ماده خام مصاحبه‌ها نخواهد بود. در مورد علامه طباطبایی هم تدارکاتی انجام شده و امیدواریم بتوانیم آن راکلید بزنیم و در مورد خود این شخصیت نورانی هم این کار را انجام دهیم. البته مقوله روایت ایشان به عنوان یک متن مستند و قابل ارجاع تولید می‌کردیم. بخش عمده‌ای از کاری که روی کتاب صورت گرفت حاصل طراحی بود که همان‌طور که بیان شد برای ادامه کار شد. علاقه‌مند هستیم مخاطب وقتی این کتاب را می‌خواند به‌خاطر آشنایی با آقای پهلوانی

آگهی ثبت اسناد و املاک کرمان
اداره ثبت اسناد و املاک ۳۲ شهید مطلق دو کرمان
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

۲- رأی شماره ۱۴۰۱۶۰۳۲۶۶۰۰۰۱۱۵۶ – ۱۴۰۱/۱۱/۱۴ آقای حسین نوری فرزند بهرامعلی ششدانگ قطعه زمین که در آن احداث بنا شده بمساحت ۷۵ مترمربع در قسمتی از پلاک شماره فرعی از ۲۱۴۲/۳۶۷ واقع در بخش ۲۴ دفتر ۱۳۶ ذیل ۱۶۰۹ مورخ ۱۴۰۰۶۰۳۰۰۰۲۰۱۴۹۱۴ مربوط به پرونده کلاسه ۱۴۰۰۶۰۳۰۰۰۲۰۰۹۲۹۶ آقای اسفندیار نیک‌فرجام فرزند غلامحسین در قسمتی از سه دانگ مشاع از ششدانگ قطعه زمین که در آن احداث بنا شده بمساحت ۱۲۶ مترمربع از قسمتی از پلاک شماره فرعی از ۲۱۰۰ اصلی واقع در بخش ۲۴ دفتر ۱۳۶ ذیل ۱۶۰۹ مورخ ۱۴۰۰۶۰۳۰۰۰۲۰۰۹۱۶ مربوط به پرونده کلاسه ۱۴۰۰۶۰۳۰۰۰۲۰۰۹۱۶ آقای اسفندیار مهرآیین فرزند عبدالله